

گفتمان جدلی در قرآن کریم و مصادیق آن

مرجانہ مهدیزاده^۱

چکیده

جدل، از جمله شیوه‌هایی است که در قرآن کریم به کار گرفته شده است. اساساً در قرآن از اسلوب‌های بیانی که در بین مردم رایج بوده (مانند قصه، مثل و جدل) به کار گرفته شده است؛ و این مسئله بدین خاطر است که پیامبر و کتاب هر امتی، از میان آن امت، و به زبان همان ملت نازل می‌شود، البته با این تفاوت که شیوه بیانی قرآن، خاص خود اوست و همراه با اعجاز بیانی و محتوایی است. این شیوه مشترک به کار گرفته شده در بین مردم و قرآن کریم وقتی در فرهنگ قرآنی از آن استفاده می‌شود بار فرهنگی خاص خود را می‌یابد و به نحو مطلوب تبیین شده و چگونگی استفاده از آن و خصوصاً جهت انسان‌سازی و هدایت‌گری به خود می‌گیرد، که همه اینها نشان از وحیانی بودن آن دارد. بنابراین ضمن مشترک بودن این راه در بین قرآن کریم و مردم، ویژگی‌های خاص خود را داراست. قرآن کریم (آنجا که نیاز به استفاده از جدل باشد) از آن با وصف (احسن) بودن یاد می‌کند و از پیامبر اکرم (ص) می‌خواهد که مردم را بعد از دعوت از طریق حکمت و موعظه از شیوه جدال احسن استفاده نماید زیرا همواره افرادی در جامعه هستند که بدین شیوه متمایلند؛ و جدال احسن، مجادله‌ای است که ضمن به نیکویی متعاقد ساختن طرف دیگر، شخصیت فرد مجادله‌گر حفظ گردد و او را همراهی و کمک نمایند تا سخن حق و صحیح را بپذیرد.

واژگان کلیدی

جدل، صنعت، جدل احسن، موعظه، برهان

مقدمه

قدمت جدل در بین انسان‌ها به زمان خلقت او بر می‌گردد، البته شاید بتوان، گفتگوی بین ملائکه با خداوند متعال را، در مورد خلقت انسان را به عنوان نوعی جدل (تفسیری) محسوب کرد.

به نظر می‌آید که یکی از خصلت‌های درونی بشر گرایش به جدل است. قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید: «و کان الانسان اکثر شیء جدلاً» انسان بیش از هر چیز سر جدل دارد. به همین خاطر، در کتب اخلاقی انسان را از این روش و گرایش باز می‌دارند، و انسان را به رفق و مدارا تشویق می‌نمایند. اما به هر شکل شرایط زندگی انسان به گونه‌ای است که مجبور می‌شود در عرصه‌های مختلف دینی، سیاسی و اجتماعی، با اهل مجادله و نزاع، به مجادله برخیزد، که در این مجادله هر فردی سعی بر حفظ وضع و عقیده مورد نظر خود را دارد؛ همچنین با توجه به این نکته که، در اجتماع موقعیتی پیش می‌آید که راه اقامه برهان که راه استواری است و باعث اثبات مطلوب می‌شود بسته می‌شود، در اینجاست که استفاده از راه‌های دیگر واز جمله جدل خود نمایی می‌کند و احتیاج به جدل مطرح می‌شود. جدل بعد از برهان، طریق مفیدی است که از آن می‌توان استفاده بهینه نمود.

موقعیت‌هایی که باعث می‌شود به جای برهان از جدل استفاده نمود، مواردی است که، در منازعات یکی از طرفین نزاع که بر مدار حقیقت حرکت نمی‌نماید، در اثبات نظر خود مجبور به استفاده از جدل است زیرا برهان در تمام مسائل، یک روش واحد است، و چون حق هم در هر حال یکی بیش نیست، یک طرف از منازعه‌کنندگان می‌تواند در اثبات نظر خود از آن استفاده کند، و طرف دیگر که غیر حق است، طریقه جدل را پیش خواهد گرفت؛ ولی در این حالت فرد و گروه محق برای پیروزی بر جدال‌کننده و خصم، لازم است، شیوه جدال را پیش گیرد.

از سوی دیگر، از آنجایی که درک برهان برای اکثر مردم امکان‌پذیر نیست، و همگان قدرت بر اقامه برهان را دارا نیستند، بنابراین، استفاده از جدل به عنوان شیوه‌ای که بر پایه مسلمات و مشهورات بین مردم است، روش مطلوب‌تری خواهد بود.

البته دلایل دیگری نیز برای اهمیت و نیاز به استفاده از جدل را می‌توان مطرح کرد که این خود اهمیت این صنعت را می‌رساند؛ استفاده از لفظ صنعت، نشان‌دهنده آن است که جدل دارای قواعدی است که برای فراگیری آن باید به این قواعد و فنون آگاهی پیدا کرد.^۱

معنای لغوی (جدل)

اصل کلمه (جدل) به معنای محکم تاباندن ریسمان و طناب است؛^۲ و بعضی‌ها آن را به معنای زمین زدن و کشتی گرفتن دانسته‌اند، که یکی دیگری را بر زمین سخت که همان (جداله) است می‌اندازد.^۳

۱. کهن، ۵۴.

۲. برای اطلاع رجوع شود به منطلق مظفر و صوری در مبحث جدل.

۳. المفردات فی غریب القرآن ج ۱ ص ۱۸۹ و لسان‌العرب ج ۱۱ ص ۱۰۳.

۴. المفردات فی غریب‌القرآن ج ۱ ص ۱۸۹.

و (جدال) به معنای چیرگی و برتری یافتن از طریق منازعه است. و انگار دو فردی که به مجادله بر می‌خیزند، هر یک دیگری را از رأی و نظر خود می‌پیچانند.

در قرآن کریم این کلمه در معانی دیگری نیز چون (قسم) (و لا رفت و لا فسوق و لا جدال فی الحج) (بقره، ۱۹۷) و (دفاع به کار رفته) (و لا تجادل عن الذین یختانون انفسهم) (نساء، ۱۰۷) نیز به کار رفته است.

پیشینه تاریخی جدل

همان‌طور که گفته شد انسان‌ها به طور طبیعی به جدل نمودن گرایش دارند، اما تدوین شدن این شیوه به صورت یک فن و صنعت، در یونان باستان پیش از سقراط و افلاطون به وجود آمد و در بین سوفسطائیان رواج داشته و یونانیان به آن اهمیت بسیاری می‌داده‌اند، چنانکه به گفته بعضی از مورخین تاریخ فلسفه: «آنقدر سوفسطائیان به جدل اهمیت می‌دادند که تعلیم آن را به عنوان شغل انتخاب نموده و به تعبیر افلاطون، دکاندارانی بودند با کالاهای معنوی».

بعد از سوفسطائیان سقراط در فعالیت‌های علمی، فلسفی خود، از (دیالکتیک) یعنی محاوره جدلی استفاده می‌نمود. روش سقراط چنین بود که وی با کسی داخل گفتگو می‌شد و می‌کوشید تا از او افکارش را درباره موضوعی بیرون بکشد. مثلاً، اعتراف می‌کرد که نمی‌داند شجاعت واقعاً چیست، و از شخص دیگری می‌پرسید که آیا او در این موضوع هیچ آگاهی دارد یا نه. سقراط مباحثه را به جهتی می‌کشاند تا آن شخص کلمه (شجاعت) را به کار ببرد، آنگاه از او می‌پرسید شجاعت چیست؟، در حالی که اعتراف می‌کرد که خود نمی‌داند و یا مایل است بیاموزد. طرف گفتگوی او، آن کلمه را به کار برده بود، بنابراین می‌بایست معنی آن را بداند. وقتی تعریف یا توصیفی به او ارائه می‌شد، سقراط اظهار خوشنودی بسیاری می‌کرد، لیکن می‌فهمانید یکی دو اشکال کوچک هست که دوست دارد روشن شود. از اینرو سؤالاتی می‌کرد، و اجازه می‌داد تا طرف دیگر گفتگو بیشترین سخن خود را بگوید، ولیکن جریان بحث و گفتگو را تحت نظارت خود می‌گرفت، و بدین‌سان عدم کفایت تعریف پیشنهاد شده شجاعت را آشکار می‌ساخت. طرف گفتگو تعریف تازه یا اصلاح شده‌ای را عرضه می‌کرد، و بدین ترتیب جریان بحث ادامه می‌یافت، خواه با موفقیت نهایی یا بدون آن. سقراط از این روش برای رسیدن به یک تعریف صحیح و کلی استفاده می‌کرد.

البته این دیالکتیک (سؤال و جواب) ممکن بود تا اندازه‌ای موجب خشم و رنجش و حتی تشویش خاطر یا تحقیر کسانی شود که نادانیشان آشکار و یقین و اطمینانشان درهم شکسته می‌شد — و ممکن بود ذوق و تفنن جوانانی را که در گرد سقراط جمع می‌شدند ارضا کند که می‌شنیدند بزرگترهاشان «به جای خود نشانیده می‌شوند» — اما هدف سقراط تحقیر یا مشوش کردن نبود، هدف وی کشف حقیقت بود. سقراط روش خود را «مامایی» نامید، نه صرفاً بر سبیل اشاره و کنایه به شغل مادر خود، بلکه برای

این منظور که دیگران را به تولید افکار درست در اذهان خویش، با توجه به عمل درست فراخواند. سقراط معتقد بود برای رسیدن به حقیقت، شناختی روشن از حقیقت، برای هدایت صحیح زندگی اساسی است. وی می‌خواست افکار صحیح را به صورت روش (تعریف) در آورد، و برای رسیدن به این امر او از روش دیالکتیک (سؤال و جواب) استفاده می‌کرد.^۱

می‌توان گفت ارسطو اولین کسی که رساله‌ای در این باب به نام (توپیک) یا (طوبیقا) که به معنی (مواضع) است، به تحریر در آورده است.^۲

از معدود دانشمندان اسلامی که به این صنعت توجه داشته‌اند، جناب ابن‌سینا و خواجه نصیرالدین طوسی می‌باشند.^۳

جدل در منطق و جایگاه آن

در منطق از دو جهت صورت و ماده به مبحث قیاس نگاه می‌شود در مبحث صورت، به شرایط و اشکالی که قیاس می‌تواند دارای نتیجه صحیح باشد پرداخته می‌شود و در این مقطع مواد به کار رفته شده در قیاس مدنظر نمی‌باشد و فقط، هیئت متشکل از مقدمات قیاس مدنظر است؛ اما هنگامی که به قیاس از جهت ماده نگاه می‌شود، به این مسئله که مقدمات تشکیل دهنده قیاس چیست و از چه نوع قضایایی تشکیل شده است مورد توجه واقع می‌شود؛ که قیاس به تناسب مقدمات (مواد) به کار گرفته شده در آن، به برهان، جدل، خطابه، شعر و مغالطه تقسیم می‌شود. بحث مربوط به اقسام پنج‌گانه را صناعات خمس گویند. که در هر کدام از این صناعت‌ها از قضایای مخصوص به آنها (مبادی قیاس) در تشکیل، استفاده می‌شود، چنانکه در تشکیل جدل به عنوان یکی از اقسام قیاس، در مقدمات آن از قضایایی از نوع مشهورات و مسلمات استفاده می‌شود.^۴

تعریف جدل منطقی

در کتب منطقی جدل را این‌گونه تعریف کرده‌اند که: «جدل صنعتی علمی است که توسط آن، می‌توان برحسب امکان، با مقدمات مسلمه، بر هر مطلوبی که موردنظر باشد و حفظ هر وضعی که اتفاق افتد، استدلال کرد؛ به نحوی که هیچ نقضی متوجه آن نباشد».^۵

به بیان دیگر جدل صنعتی است که به انسان امکان می‌دهد که برحسب تمایل و اراده خود بر مسلمات اقامه دلیل کند، یا آنها را رد کند و یا از نقض وضعی که محافظ آن است ممانعت کند.

در جدل طرفین جدال کننده (جدالی) یا (مجادل) نامیده می‌شوند، یکی از این دو نفر، (حافظ وضع) است

۱. تاریخ فلسفه یونان و روم، ص ۱۲۸ و ۱۲۷.

۲. منطق صوری، ص ۲۸۴

۳. منطق مظفر، ص ۲۷۶

۴. منطق مظفر، ص ۲۲۶ و منطق صوری، ص ۲۵۹.

۵. منطق مظفر ص ۲۷۷ و الجوهر النضید ص ۲۲۲

و سعی او این است که وضع (همان رأی یا عقیده) را در مقابل ادله طرف مقابل حفظ کند. دومی (ناقص وضع) است و کوشش او این است که حافظ وضع را مغلوب کند و او را وادار کند تا از محافظت وضع دست بردارد.

حافظ وضع را (مجیب) گویند، اعتماد و عقیده مجیب در وضع بر مشهورات است. ناقص وضع را (سائل) گویند. اعتماد سائل، در نقض وضع، بر مسلمات مورد قبول مجیب است. وجه تسمیه سائل و مجیب این است که: صناعت جدل توسط سؤال و جواب انجام می‌شود. در جریان جدل، ناقص وضع با بیان پرسش‌هایی از مجیب، سعی بر آن دارد که خصم را به سکوت وادار نماید و سائل، این راه را بدون اینکه مجیب، متوجه آن باشد که او از چه راهی می‌خواهد وارد شود انجام می‌دهد تا مجیب نتواند به او جواب دهد و با او مقابله کند.^۱

جدل در منظر قرآن کریم

از منظر قرآن کریم جدال به شکل احسن آن مورد تأیید واقع شده و خداوند متعال به پیامبر گرامی خود اذن داده است تا از این شیوه بنا بر مقتضیات و برای دعوت مردم به کار گیرد چنانکه می‌فرماید: «ادع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه و جدلهم بالتی هی احسن ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبیله و هو اعلم بالمهتدین»^۲

سه شیوه‌ای که قرآن کریم، پیامبر اکرم (ص) را به استفاده از آن سفارش نموده است عبارتند از حکمت، موعظه که با صفت حسن بودن آمده و جدل که با قید احسن بودن از آن یاد شده است. در ابتدا قبل از ورود به بحث جدال احسن به شناخت شیوه‌های دیگر می‌پردازیم و آنها را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

حکمت

حکمت در لغت به معنای (منع) جلوگیری به منظور اصلاح آمده است.^۳ و همچنین در بعضی از کتب لغت برای معنای این کلمه چنین ذکر کرده‌اند: (حکم الامر: آن کار محکم و استوار شد).^۴ شاید با توجه به مفهوم حکمت که خصیصه‌ای است که به وسیله آن می‌توان حق و واقعیت را درک کرد و مانع از فساد شده و باعث می‌گردد که کار متقن و استوار صورت بگیرد، مفاهیم لغوی آن قابل جمع شدن باشد.^۵ استفاده از راه حکمت باعث رسیدن به حقیقت و واقعیت می‌شود که بنای این راه بر اساس عقل و حجت‌های عقلی است. علامه طباطبایی در مورد مفهوم حکمت می‌فرماید:

۱. نطق مظهر ص ۳۷۹

۲. نحل، ۱۲۵

۳. المفردات فی غریب القرآن ص ۲۴۸

۴. فرهنگ ابجدی ص ۲۱

۵. قاموس قرآن ج ۲ ص

مراد از حکمت حجتی است که حق را نتیجه دهد آن هم طوری که هیچ شک و وهن و ابهامی در آن نماند. و یا می‌فرمایند: حکمت به معنای نوعی احکام و اتقان و یا نوعی از امر محکم و متقن است، آنچنان که هیچ رخنه و یا سستی در آن نباشد و این کلمه بیشتر در معلومات عقلی و حق صادق و استعمال می‌شود و معنایش در این موارد این است که بطلان و کذب به هیچ وجه در آن معنا راه ندارد ... و حکمت قضایی می‌باشد که با واقع مطابق است از آن جهت که در بردارنده سعادت انسان هستند مانند معارف حقه الهی درباره مبدأ و معاد^۱ ...

و یا به تعریف شیخ طوسی: الحکمه المعرفه بمراتب الافعال فی الحسن و القبح و الصلاح و الفساد و قیل لها: حکمه، لانها بمنزله المانع الفساد.^۲
حکمت به معنای شناخت مراتب افعال از نظر حسن و قبح و صلاح آنهاست، و از آن جهت که مانع از فساد می‌شود به آن حکمت گفته شده است.

و بالاخره آنچه که از آیات قرآن کریم به دست می‌آید حکمت مجموعه‌ای از معارف و اعتقادات الهیه حقه و احکام عملی است (توحید، نبوت و معاد ...) که سرلوحه آنها اعتقاد به توحید است زیرا مطابق با واقع بوده، و اعتقاد به آنها باعث اتقان در عمل و دوری از فساد خواهد شد.^۳

حکمت خیر کنیری است که داشتن آن جای شکر و سپاس الهی را دارد، چنانکه خطاب به لقمان آمده است: و لقد اتینا لقمن الحکمه ان اشکر لله^۴ ...
که شیخ طوسی حکمت را چنین معنا می‌کند:

(و الحکمه التی اتی الله لقمان هو معرفته بتوحیده، و نفی الشکر عنه و ما فسرناه فی ما بعد و هو ان امره بان یشکر لله علی نعمه التی انعم بها علیه.^۵
حکمتی که خداوند متعال به لقمان عطا فرمود، معرفت به توحید خداوند متعال و نفی شرک از اوست ...).

موعظه

و عظم در لغت به معنای نهی و زجری است همراه با ترسانیدن^۶. و پند و اندرز است همراه با ترغیب در انجام خیر و بر حذر نمودن از آنچه که شر است، همراه با رقت قلب.
علامه طباطبایی در این زمینه می‌فرماید:

موعظه عبارت از بیانی است که نفس شنونده را نرم، و قلبش را به رقت در آورد، و آن بیانی خواهد بود که مایه صلاح حال شنونده است: چیزی که هست خداوند متعال موعظه را به (حسنه) بودن

۱. المیزان ج ۱۲ ص ۵۲۳ و ج ۲ ص ۶۰۶

۲. التبیان فی تفسیر القرآن ج ۶ ص ۴۴۰

۳. رجوع شود به تفسیر آیاتی چون ۳۹ - ۲۲ اسری در تفسیر، التفسیر الکبیر

۴. لقمان. ۱۲

۵. التبیان فی تفسیر القرآن ج ۸ ص ۲۷۵

۶. المفردات فی غریب القرآن ج ۱ ص ۸۷۶

موعظه حسنه موعظه‌ای است که:

- باعث ترغیب و تشویق مردم به ترک زشتی‌ها و عمل به کارهای پسندیده گردد، به گونه‌ای که از زشتی‌ها منزجر و نیکی‌ها در نظر آنها زیبا جلوه کند و بذل خشوع و خضوع در دل آنها بارور شود.^۲
- همراه با ترغیب و ارشاد و هدایت به طریق لطف و عنایت و محبت و با لینت در کلام صورت گیرد، نه تندروی و خشونت، که قرآن کریم می‌فرماید: «فَمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ»^۳ «این جنبه به نحوی است که حتی خداوند متعال از موسی علیه‌السلام و جناب هارون می‌خواهد که نسبت به فرعون نیز این خصیصه را رعایت کنند: «اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ فَقَوْلَا لَهُ قَوْلًا لَئِيْنَا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ وَيَخْشَىٰ»^۴
- خصوصیت دیگری را که علامه طباطبایی برای موعظه حسنه برمی‌شمرد و بدان می‌افزاید، عمل واعظ به گفته‌های خود است: ... پر واضح است که دعوت به حق به وسیله موعظه، مثلاً از کسی که خودش به حق عمل نمی‌کند، و به آنچه موعظه می‌کند متعظ نمی‌شود، هرچند که به زبان، دعوت به حق است ولی عملاً دعوت به خلاف حق است ... از اینجا روشن می‌شود که حسن موعظه از جهت اثر آن در احیاء حق موردنظر است ... و از آن گذشته (واعظ) در وعظ خود آنقدر حسن خلق نشان دهد که کلامش در قلب شنونده مورد قبول افتد، قلب با مشاهده آن خلق و خوی، رقت یابد و پوست بدنش جمع شود و گوشتش آن را گرفته و چشم در برابرش خاضع شود.^۵

جدال احسن

معنی لغوی جدل در قرآن کریم همان معنایی است که قبلاً یادآوری شد (سخن گفتن از طریق نزاع و غلبه‌جویی). علامه طباطبایی در توضیح این روش می‌فرماید:

و جدل عبارت است از: دلیلی که صرفاً برای منصرف نمودن خصم از آنچه که بر سرآن نزاع می‌کند به کار برود، بدون آنکه خاصیت روشنگری حق را داشته باشد بلکه عبارت است از اینکه آنچه را که خصم خودش به تنهایی و یا او یا همه مردم قبول دارند بگیریم و با همان ادعایش را رد کنیم ... چیزی که هست خداوند متعال جدال را مقید به احسن نموده است که این نشان‌دهنده آن است بعضی

۱. المیزان ج ۱۲ ص ۵۳۴

۲. مجمع‌البیان ج ۱۴ ص ۷۲

۳. آل عمران ۱۵۹

۴. اطلیب‌البیان فی تفسیر القرآن ج ۸ ص ۲۱۱

۵. طه ۴۷ - ۴۴

۶. المیزان ج ۱۲ ص ۵۲۵

از جدال‌ها حسن و بعضی دیگر احسن بوده و بعضی از آنها هیچ حسنی ندارند.^۱

آنچه که در توضیح جدال احسن به نظر می‌رسد، اینست که:

• در جدال احسن علاوه بر تمام شرایطی که برای موعظه حسنه در نظر گرفته شده می‌بایست رعایت نمود، شروط دیگری را نیز باید مدنظر داشت، زیرا به نظر می‌رسد از آنجایی که در جدل یک نوع رویارویی بسیار روشن و مستقیمی با معاند و یا دشمن و مخالف صورت می‌گیرد برای آنکه در فرد توان و استعداد پذیرش مسئله بیشتر شود باید به نحو شایسته‌ای تمام ابعاد انسانی فرد مورد مجادله، در مناظره رعایت شود و عملی که باعث تهییج مخالف و عدم پذیرش سخن حق گردد، انجام نشود، به زبان دیگر، ضمن به کار بردن ملاحظت و رعایت حقوق شخص مورد مجادله، او را همراهی و کمک نماییم تا حق را بپذیرد، لذا باید از توهین و ناسزا به او و یا مقدسات وی اجتناب گردد.^۲ قرآن کریم می‌فرماید:

«ولا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغير علم کذالک زینا لکل امه عملهم ثم الی ربهم مرجعهم فینبئهم بما کانوا یعملون»^۳ در شأن نزول این آیه آمده است که مسلمانان به بت‌های کفار ناسزا می‌گفتند و آنها نیز در مقابل به خداوند متعال ناسزا می‌گفتند، که خداوند، مسلمین را از این عمل نهی فرمود.^۴

• علامه طباطبایی، در توضیح جدال احسن (با اهل کتاب^۵)، همراهی فکری فرد مجادله‌کننده را در به وجود آمدن جدال احسن و نتیجه‌بخش بودن آن، مؤثر می‌داند سخن ایشان چنین است:

و مجادله وقتی نیکو به شمار می‌رود، که با درشت‌خویی و طعنه و اهانت همراه نباشد، پس یکی از خوبی‌های مجادله این است که: با نرمی و سازش همراه باشد، و خصم را متأذی نکند که در این صورت مجادله دارای حسن و نیکی است، و یکی دیگر اینکه شخص مجادله‌کننده از نظر فکر، با طرفش نزدیک باشد، به این معنا که هر دو علاقه‌مند به روشن شدن حق باشند، و در نتیجه هر دو با کمک یکدیگر حق را روشن سازند، و لجاجت و عناد به خرج ندهند، پس وقتی این شرط با شرط اول جمع شد، حسن و نیکویی مجادله دو برابر می‌شود، آن وقت است که می‌توان گفت این مجادله بهترین مجادله‌هاست.^۶

بر طبق آیه ۴۶ سوره عنکبوت خداوند متعال جدال را با ظالمین از (اهل کتاب) را نهی فرموده است. (... الا الذین ظلموا منهم ...) که از ظلم به عناد تعبیر شده است.^۷ زیرا مجادله‌کننده معاند، ملاحظت در سخن را حمل بر ذلت و خواری می‌کند، و در این صورت مجادله به طریق احسن فایده‌ای ندارد، و هر چه

۱. المیزان ج ۱۲ ص ۵۲۴.

۲. برگرفته از المیزان ج ۱۲ ص ۵۲۵ و اطیب البیان فی تفسیر القرآن ج ۸ ص ۲۱۱ و انواردرخشان ج ۹ ص ۲۰۵.

۳. انعام ۱۰۸.

۴. اسباب نزول القرآن (واحدی) ج ۱ ص ۲۲۵.

۵. و لا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتی هی احسن الا الذین ظلموا منهم و قولوا انا بالذی انزل الینا ... عنکبوت ۴۷ و ۴۶.

۶. میزان ج ۱۶ ص ۲۰۵.

۷. المیزان ج ۱۶ ص ۲۰۵ و مجمع البیان ج ۱۹ ص ۷۱ و جوامع الجامع ج ۵ ص ۸.

قدر ملاحظت و نرمی نشان داده شود معاند آن را حمل بر ضعف کرده، و یا فکر می‌کند با به کار بردن خلق نیکو، هدف، سعی در گمراه کردن او به سمت باطل و یا به دام انداختن اوست.

• شرط دیگری که در جدال احسن مدنظر گرفته شده به کار گرفتن مبانی و مسلمات صحیح در مجادله است: دعوت به حق به وسیله مجادله با مسلمات کاذب خصم هر چند اظهار حق است، ولیکن چنین مجادله‌ای احیاء باطل نیز هست و یا می‌توان بالاتر از این بگویی و آن این است که چنین مجادله‌ای احیا حق است با کشتن حق دیگر مگر منظور چنین مجادله‌ای صرف مناقضه باشد.^۱

و شاید بتوان گفت خداوند متعال بعد از نهی مسلمین از جدال با اهل کتاب مگر به شکلی احسن، در آیات بعد با بیان مبانی صحیح و مشترک بین اهل کتاب و مسلمین، (خدای ما و خدای شما یکی است ...) ضمن نزدیک ساختن طرفین مجادله با یکدیگر، متذکر مسلمات صادق و صحیح موجود در بین اهل کتاب و مسلمانان در جدال می‌شود که در جدال می‌توان از آن بهره برد، این خود می‌تواند از شروط جدال احسن محسوب شود که قرآن بدان متذکر می‌گردد.

بنابراین، سه طریقی که خداوند متعال در دعوت به راه حق، پیامبر (ص) را بدان مکلف فرموده، حکمت، موعظه و جدال، می‌تواند با همان سه طریق منطقی یعنی برهان، خطابه و جدل منطبق باشد. و سخن آخر در مورد جدال احسن این است که هدف در جدال احسن دعوت مردم به سبیل خداست به بهترین شیوه و با تسلط لازم بر بحث، اما در جدال غیر احسن و یا در جدال منطقی، هدف ساکت کردن دشمن و غلبه صرف بر اوست.

در ادامه آیه خداوند متعال می‌فرماید: (ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبیلہ و هو اعلم بالمہتدین) پروردگار تو بهتر از هر کسی می‌داند چه کسانی از طریق تو گمراه شده و چه کسانی هدایت یافته‌اند. این مطلب اشاره دارد به اینکه وظیفه شما دعوت به راه حق است از طرق سه‌گانه فوق. اما چه کسانی سرانجام هدایت می‌شوند، و چه کسانی در طریق ضلالت پافشاری خواهند کرد آن را تنها خدا می‌داند و بس.^۲

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از این جمله چنین باشد: خدای سبحان داناتر است به حال کسی که از دین حق گمراه گشته، همچنان که او داناتر است به حال راه‌یافتگان. پس او می‌داند تنها چیزی که در این راه مفید است همانا حکمت و موعظه و جدال است، اما نه هر موعظه و جدال. بلکه مراد موعظه حسنه و جدال احسن است.^۳

نهی از جدال به غیر علم و انگیزه‌های آن

از نکات دیگری که قرآن کریم بدان توجه نموده، نهی از جدال کردن بدون علم و آگاهی است و تذکر

۱. المیزان ج ۱۲ ص ۵۲۵.

۲. تفسیر نمونه ج ۱۱ ص ۴۵۷ و منهج الصادقین فی الزام المخالفین ج ۵ ص ۲۳۴.

۳. المیزان ج ۱۲ ص ۵۲۵ و تفسیر نمونه ج ۱۱ ص ۴۵۷ و من وحی القرآن ج ۱۲ ص ۳۳۱.

بر سرانجام کسانی که بدین امر مشغولند. قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید:

«و من الناس من یجادل فی الله بغير علم و یتبع کل شیطان مریداً»

و از مردم کسی هست که از جهل و نادانی در کار خدا جدل کند و از پی هر شیطان گمراه‌کننده‌ای رود. و یا در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «ان الذین یجادلون فی آیات الله به غیر سلطان اتاهم ان فی صدورهم الا کبر ما هم بیالغیه...»^۱ آنان که در آیات خدا بی‌هیچ حجت و برهان که آنان را آمده باشد راه انکار و جدل پیمایند جز تکبر و نخوت (و قصد ریاست) چیزی در دل ندارد که به آرزوی دل هم نخواهند رسید ...

قرآن کریم، کفار معاندی را که در حالی که حق برای آنها تبیین شده است و بدون داشتن ادله و حجتی به مجادله با خداوند و آیات الهی برمی‌خیزند، به عنوان مجادله‌کنندگان به غیر علم معرفی می‌کند، افرادی که، عنادشان آنها را به جایی رسانده که بر قلب‌های آنها مهر نهاده شده و دیگر توان درک آیات و حقایق الهی را ندارند و در نتیجه همواره با فرستادگان الهی در جدال به سر می‌برند، قرآن کریم از این کفار که در میان اقوام پیامبران الهی دیگر چون نوح (ع)، به سر می‌بردند یاد می‌کند، و به پیامبر (ص) نیز با یادآوری این نکته دل‌داری می‌دهد: «کذبت قیلهم قوم نوح و الاحزاب من بعدهم و همت کل امه برسولهم لیأخذوه و جادلوا بالباطل لیدحضوا به الحق فأخذتهم فکیف کان عقاباً»^۲ پیش از ایشان قوم نوح و گروه‌هایی که بعد از ایشان بودند پیامبرشان را تکذیب کردند و هر امتی آهنگ آن کرد که پیامبرش را دستگیر کند و به باطل به ستیزه و مجادله پرداخت تا حق را از میان بردارد اما من آنها را به عقوبت فروگرفتم و عقوبت من چه سخت بود».

انگیزه و دلایل مجادله غیرعالمانه این کفار معاند لجوج را بر طبق آیات چنین می‌توان ذکر کرد:

- به واسطه تبعیت از شیاطین، (چنانکه در سوره حج آیه سوم یاد شد) که سرانجام تولا و پیروی از شیطان ضلالت و ورود به آتش جهنم است.
- برای از بین بردن حق و به استهزاء گرفتن آیات الهی که برای هدایت آنها آمده، مجادله باطل از طرف کفار صورت می‌گرفت: «... و یجادل الذین کفروا بالباطل لیدحضوا به الحق و اتخذوا ایاتی و ما انذروا هزواً»^۳ ... و کافران با سخنان بی‌بهره باطل می‌خواهند جدل کرده و حق را پامال کنند و آیات مرا و آنچه برای تنبیه و اندازشان آمده به استهزاء گرفتند.
- کبر و غروری که در قلب‌هایشان موجود بود که شاید قصد ریاست را نیز در سر داشتند، که قرآن کریم از نرسیدن آنها به آرزوی دلشان خبر داد که در آیه پنجاه و ششم سوره غافر که به آن اشاره کردیم، انگیزه جدال آنها ذکر شده است.

۱. حج ۳

۲. غافر ۵۶

۳. غافر ۵

۴. کهف ۵۶

• به دلیل اصرار و عنادی که کفار داشته‌اند، خداوند بر دل‌هایشان پرده‌ای نهاده است که توانایی درک حقایق از آنان گرفته شد، و در نتیجه به مجادله برمی‌خیزند و آیات الهی را اساطیر می‌خوانند: «و منهم من يستمع إليك و جعلنا على قلوبهم اكنه أن يفقهوه و فی اذانهم و قرا و إن یروا كل ایه لا یؤمنوا بها حتی إذا جاءوك یجادلونك یقول الذین كفروا إن هذا الا اساطیر الاولین»^۱

و بعضی از آنان به سخن تو گوش فرا دارند ولی ما پرده بر دل‌هایشان نهاده‌ایم که فهم آن نتوانند کرد و در گوش‌های آنها سنگینی نهاده‌ایم و اگر همه آیات الهی را مشاهده کنند باز بدان ایمان نمی‌آورند تا آنجا که چون نزد تو آیند در مقام مجادله برآمده آن کافران گویند: این آیات چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست.

خصوصیات جدال احسن و باطل در روایات

یکی از برجسته‌ترین روایاتی که در مورد جدال در کتب حدیثی و تفسیری ذکر شده است حدیثی از امام جعفر صادق (ع) است که از حضرت در مورد جایز بودن یا نبودن مسئله جدال سؤال شده که حضرت ضمن پاسخ‌گویی به آن، جدال احسن و غیر آن را توضیح می‌دهند.

قال ابو محمد الحسن بن علی العسکری علیه‌السلام: ذکر عند الصادق علیه السلام الجدل فی الدین و ان رسول الله (ص) و الائمه (ع) قد نهوا عنه فقال الصادق (ع): لم ینه عنه مطلقا و لکنه نهی عن الجدل بغیر التی هی احسن اما تسمعون الله یقول: «و لا تجادلوا اهل الكتاب الا بالتی هی احسن»^۲ و قوله «ادع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن»^۳ ...

از امام عسکری (ع) روایت شده که فرمود: مسئله جدال در دین، نزد امام صادق (ع) مطرح شد و اینکه رسول خدا و امامان از آن نهی کرده‌اند. امام صادق (ع) فرمود: از جدال به طور کلی نهی نشده بلکه از جدال غیر احسن نهی شده مگر نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید:

«یا اهل کتاب جز با جدال احسن مجادله نکن» و همینطور فرموده: «به راه خدا به وسیله حکمت و موعظه حسنه و جدال احسن دعوت کن ...»

بالجدال هی احسن قد قرنه العلماء بالمدین و الجدل بغیر التی هی احسن محرم حرم الله علی شیعتنا ...

پس جدالی که احسن است علما آن را با دین همراه کرده‌اند. و خداوند جدال غیر احسن را بر شیعیان ما حرام گردانیده است.

قیل: یابن رسول الله فما الجدل بالتی هی احسن و بالتی لیست باحسن؟ قال: اما الجدل بغیر التی هی احسن فان تجادل به مبطلا فیورد علیک باطلا فلا ترده بحجه قد نصبها الله ولكن تجحد قوله او

۱. 'عام ۲۵

۲. عنکبوت ۴۶

۳. نحل ۱۲۵

تجدد حقا یرید بذالک المبطل ان یرین به باطله، فتجدد ذالک الحق مخافه ان یرکون له علیک فیه حجه لانک لا تدری کیف المخلص منه، فذلک حرام علی شیعتنا ان یصیروا فتنه علی ضعفاء اخوانهم و علی المبطلین، اما المبطلون فیجعلون ضعف الضعیف منکم اذا تعاطی مجادلته و ضعف فی یده حجه له علی باطله و اما الضعفاء منکم فتغم قلوبهم لما یرون من ضعف المحق فی ید المبطل ...

به آن حضرت گفته شد جدال احسن و غیر احسن چگونه می باشد؟ فرمود: اما جدال غیر احسن آن است که با کسی که در صدد ابطال حق است به جدال برخیزد و او مطلب باطلی را ایراد کند و تو آن را با دلیلی که خدای متعال برای تو قرار داده است رد نکنی بلکه صرفاً سخن او را رد می نمایی، یا اینکه سخن حقی که طرف می آورد و به واسطه آن می خواهد باطل خویش را تقویت نماید، انکار کنی مبدا این سخن حق علیه تو باشد و تو راه خلاصی از آن را، ندانید. و این گونه جدال بر شیعیان ما حرام است که این فتنه ای می شود هم برای شیعیان ضعیف و هم دست آویزی برای منکران. اما منکران این ضعف را پشتوانه و دلیلی برای خود به حساب می آورند و به همین جهت باطل خود را مستدل می سازند و شیعیان ضعیف (از لحاظ فکری) هم، از این کار مغموم و ناراحت می شوند چون ضعف طرفدار حق را پیش روی منکران مشاهده می کنند.

سپس حضرت در ادامه روایت می فرمایند: و اما الجدل بالتی هی احسن فهو ما امر الله تعالی نیهه ان یجادل به من جحد البعث بعد الموت و احیاءه له فقال الله له حاکیا عنه: «و ضرب لنا مثلاً و نسی خلقه قال من یحیی العظام» فقال الله تعالی فی الرد علیه: «قل یحییها الذی انشأها اول مره و هو بکل خلق علیم» فاراد الله من نیهه ان یجادل المبطل الذی قال: کیف یجوز ان یبعث هذه العظام و هی رمیم؟ فقال الله تعالی: قل «یحییها الذی انشأها اول مره» افیعجز من ابتداء به لا من شیء ان یرعده بعد ان یربلی بل ابتداء اصعب عندکم من اعادته قال الصادق (ع): فهو الجدل بالتی هی احسن. لان فیها قطع عذر الکافرین و ازاله شبههم ... فرمود: و اما جدالی که احسن است آن است که خداوند به رسولش دستور داده که به آن با منکران معاد مجادله کند و خداوند سخن آنان را چنین حکایت می کند: «برای ما مثلی آوردند ولی آفرینش خود را فراموش کردند و گفت چه کسی این استخوان های پوسیده را زنده می کند و خداوند در رد بر آنها فرمود: «بگو: (ای محمد) کسی که اولین بار آنها را به وجود آورد دوباره آنها را زنده می کند و خداوند به همه مخلوقات آگاه است» و خداوند از رسولش خواست که با منکر معاد که می گوید: چگونه ممکن است این استخوان های پوسیده دگر بار زنده شود؟ مجادله کند و بگوید: «آنکس که اول بار آنها را به وجود آورد». آیا کسی که آنها را از هیچ به وجود آورد، ناتوان است که بعد از پوسیدگی دوباره آنها را زنده کند بلکه خلقت آنها در ابتدا به گمان شما مشکل تر از اعاده و بازگشت آنهاست و این جدال احسن است چون در این جدال بهانه کافران قطع شده و شبهه آنان از بین می رود.

مصادیق جدل در قرآن کریم

در قرآن کریم به مصادیق متعددی از جدل برمی‌خوریم، که می‌توان آنها را در چند محور بررسی کرد:

- جدال در مورد خداوند متعال
- جدال میان پیامبران و معاندین و کفار امت همان پیامبر
- جدال میان اهل کتاب و پیامبر (ص)
- جدال در زمینه اعتقادی (چون معاد) که در میان تمام امت‌ها وجود داشته است

در مورد جدال در ارتباط با خداوند متعال باید گفت بنا بر فرموده قرآن کریم بعضی از مردم بدون داشتن هیچ علمی (حجت‌های اکتسابی و غیراکتسابی، هدایت الهی و یا کتب الهی نازل شده بر آنها) در وحدانیت خدا از حیث ربوبیت و الوهیت مجادله می‌کنند، که این از خصوصیات کفار و معاندینی است که در امت‌های گذشته و امت پیامبر اکرم (ص) وجود داشته و قرآن به آن اشاره می‌کند.

جدال در امت‌های پیشین بین پیامبران و کفار از قوام و امت‌های آنها از مصادیق دیگر بارز جدال در قرآن است، که برجسته‌ترین آنها عبارتند از: حضرت نوح (ع) به عنوان یکی از قدیمی‌ترین پیامبران، حضرت ابراهیم (ع) و حضرت موسی (ع) که داستان این امت‌ها و پیامبران آنان و چگونگی جدال و رویکرد آنها با یکدیگر مکرر در قرآن ذکر شده است تا عبرتی برای قوم پیامبر (ص) نیز باشد.

آنچه که در این جدال‌ها دیده می‌شود یک نوع اشتراک معنوی و خطا سیر مشخص در میان کفار و معاندین اقوام پیامبران و میان پیامبران مبعوث شده بر این امت‌هاست، هرچند که هر کدام از این امت‌ها و پیامبرانشان در زمان‌های متفاوتی می‌زیسته‌اند و اقتضائات خاصی بر آنها حاکم بوده است، ولی چیزی که هست و می‌توان به آن عنایت خاص داشت این است که کفار و معاندین، حق‌پذیر نبوده برهان و موعظه حسنه را نمی‌پذیرفتند و در برابر سخنان منطقی و حکمت‌آمیز پیامبران به مجادله‌ای باطل و غیرعالمانه متمایل می‌شدند و پیامبران ضمن دعوت آنها به سبیل حق از طرق مختلف، از آنجایی که آنها به مجادله برمی‌خواستند مجبور به جدال با آنها بوده‌اند.

به طور مثال در برابر سرلوحه کار تمامی پیامبران، که توحید الهی و به دنبال آن قبول نبوت و خصوصاً معاد بود، آنها در برابر استدلال منطقی پیامبران و موعظه حسنه آنها که بدون درخواست هیچ اجر و مزدی انجام می‌شد به جای ارائه حجت و استدلالی روشن به جدالی غیرعالمانه دست می‌زدند، و از مطالب مشهور و مسلم در بین خود (که اکثراً در زمره مترفین و ملاها محسوب می‌شدند) پاسخ می‌گفتند و سخنان باطلشان آن بود که پیامبر نیز بشری همانند ما است و ما دلیلی برای پیروی از او نمی‌یابیم، جز فرومایگان از امت کسی به پیامبر ایمان نمی‌آورد و اینکه هیچ برتری برای شما بر خودمان نمی‌بینیم، در حالی که ما از مزایای دنیایی بسیاری چون چون مال و فرزند ... برخورداریم. و یا در بعضی از اقوام در برابر این سؤال و احتجاج عالمانه پیامبران، که پرستیدن بتان سودی برای آنها

ندارد، در مقابل مشرکین پاسخ می‌دادند: چون پدرانمان چنین می‌کردند ما هم به پیروی از ایشان چنین عملی را انجام می‌دهیم.^۱ و یا در نهایت که از آوردن هر نوع سخن حق و دلیلی عاجز می‌شوند به استهزاء و تحقیر پیامبران (دیوانه بودن، جن‌زده‌گی و یا ساحر بودن ...) و یا دروغگو بودن آنها متوسل می‌شوند.^۲

در مورد جدال میان اهل کتاب (یهود و نصارا) و پیامبر (ص) موارد متعددی را در قرآن کریم چون: تغییر قبله، فرزند خدا بودن، تثلیث، مثل خلقت عیسی (ع) که به حضرت آدم تشبیه شده و در نهایت، جریان مباحله را، می‌یابیم.

در قرآن کریم یکی از مهم‌ترین و برجسته‌ترین مسائل اعتقادی که از طرف معاندین مورد تشکیک و جدال واقع شده است، مسئله معاد است که قرآن برای پاسخ به سؤالات و شبهات، راه‌های مختلفی را چون جدال، در پاسخ جدال باطل کفار در نظر گرفته است که یکی از مشهورترین آنها آیه هفتاد و هشتم سوره یاسین می‌باشد: «و ضرب لنا مثلا و نسى خلقه قال من يحيى العظام و هى رميم قل يحييها الذى انشاها اول مره و هو بكل خلق عليم»^۳.

در انتها باید متذکر شد با توجه به آیات و روایات، فضای کلی استفاده از این روش (به خاطر رعایت نشدن شروط آن) چندان مورد توجه نیست، مگر در جایی که مجبور به استفاده از این روش شده و خصم، خود راه جدال را پیش گرفته است (و زیر بار برهان و موعظه نمی‌رود) و یا در جایی که علاوه بر راه‌های دیگر، به کار بستن این روش نیز سودمند خواهد بود و شنونده از این طریق به نتیجه مطلوب می‌رسد. استفاده از جدال برای مجادله‌کنندگان دارای شرایط و آداب خاصی است که از آن به جدال احسن تعبیر شده است، که بدین خاطر ائمه علیهم السلام به تمامی شاگردان خود اجازه استفاده از این روش را در منظر مردم نمی‌دادند مگر شاگردانی که تسلط کامل در بحث و مطالب علمی داشته و از شرایط لازم برای رعایت جدال احسن برخوردار بودند و توانایی انجام این کار را داشتند. جدال مجاز دانسته شده در اسلام برای هدایت مردم به راه خدا، یعنی حق تعالی است و بهترین منبع و الگو در زمینه جدال (در مسائل اعتقادی و امثال آن) مخلوق خداوند متعال، قرآن کریم و پیامبر اکرم (ص) است که از مهم‌ترین و اصلی‌ترین مفسران قرآن محسوب می‌شود. چنانکه در بعضی از روایات از جدال احسن به قرآن تعبیر شده است.^۴ چون قرآن کریم شیوه و راه و مبانی صحیح جدال احسن را در آیات خود با معاندین و کفار بیان نموده است، و پیغمبر اکرم با داشتن خلق عظیم و بالاترین مرتبه عقل، به نحو

۱. رجوع شود به سوره شعراء آیات ۸۰ - ۶۹

۲. رجوع شود به آیات ۲۹ - ۲۳ شعراء

۳. همچنین رجوع شود به آیات ۳۳ سوره احقاف و ۸۱ یس

۴. در علم جدال انواعی برای آن ذکر کرده‌اند، چون سیر و تقسیم، قول یا موجب، تسلیم، اسجال، انتقال، سفس و همراهی یا خصم تا سقوط او که برای آشنایی به «الاتقان ج ۲ ص ۳۸۰ مراجعه شود.

۵. در ذیل آیه ۱۲۵ سوره نحل روایتی از امام جعفر صادق نقل شده است که: فی قوله تعالى «ادع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالتى هی احسن، قال: بالقران. (البرهان فی تفسیر القرآن ج ۳ ص ۴۶۳ و نورالتقشیر ج ۳ ص ۹۵) و در روایت دیگر، از امام صادق (ع)، امام فرموده‌اند: و الله نحن السبیل الذی امرکم الله باتباعه قوله: (خالدیه - نس هی احسن) قال بالقران. (نورالتقشیر ج ۳ ص ۹۵ و مجمع‌البیان ج ۶ ص ۶۵) به نظر می‌رسد از آنجایی که قرآن محسوسه ی از معارف و حقایقی است که شناخت آنها مانع از فساد و تباهی خواهد شد از حکمت به قرآن تعبیر شده و از سوی - متر حاوی بهترین پندها و موعظه‌هاست و در نهایت بهترین شیوه‌های جدال با بیان و محتوای احسن در آن ذکر شده است که باعث مجاب مجادله‌گر خواهد شد، به همین خاطر امام از روش‌های سه‌گانه در آیه به قرآن تعبیر فرموده‌اند، زیرا قرآن دربردارنده همه این راه‌هاست.

احسن توانایی جدال احسن را دارد.
با توجه به شیوع به کارگیری این شیوه در بین مردم و مضرات احتمالی آن در صورت احسن نبودن
و تبدیل شدن جدال احسن به مراء و نزاع در حین مجادله، وخصوصاً برای آنکه به جدالی غیرعالمانه و
عواقب آن دچار نشویم، بیانش و شناخت صحیح از این شیوه ضروری می‌رسد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم
۲. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، دار صادر، نوبت سوم، بیروت، ۱۴۱۴.
۳. بحرانی، سید محمد هاشم، البرهان فی علوم القرآن، بنیاد بعثت، نوبت اول، تهران، ۱۴۱۶ ق.
۴. حسینی همدانی، سید محمد حسین، انوار درخشان، کتابفروشی لطفی، چاپ اول، تهران، ۱۴۰۴ تحقیق محمد باقر بهبودی.
۵. حلی، جمال‌الدین حسن بن یوسف، الجوهر النضید، انتشارات بیدار، چاپ سوم، قم، ۱۴۱۰.
۶. خوانساری، محمد، منطق صوری، انتشارات آگاه، چاپ بیست و سوم، تهران، ۱۳۷۹ ش.
۷. الرزای، فخرالدین، محمد بن عمر بن الحسین، التفسیر الکبیر، دارالکتب العلمیه، چاپ اول.
۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، دارالعلم، نوبت اول، بیروت، ۱۴۱۲ ق.
۹. سیوطی، جلال‌الدین، الاتقات فی علوم القرآن، دارالجیل، نوبت اول، بیروت، ۱۹۹۸ م.
۱۰. طبرسی، فضل بن حسن، جوامع الجامع، دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم، تهران، ۱۳۷۷ ش.
۱۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات ناصر خسرو، نوبت سوم، تهران، ۱۳۷۲ ش.
۱۲. طباطبائی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، موسوی همدانی، انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، نوبت پنجم، قم، ۱۳۷۴ ش.
۱۳. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۱۴. طبیب، سید عبدالحسین، اطیب البیان، انتشارات اسلام، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۸ ش.
۱۵. عروسی حویزی عبد علی بن جمعه، نور الثقلین، انتشارات اسماعیلیان، نوبت چهارم، قم ۱۴۱۵ ق.
۱۶. فضل‌الله، سید محمد حسین، من وحی القرآن، دار المالك للطباعة و النشر، بیروت، ۱۴۱۹ ق.
۱۷. فیض کاشانی، ملا محسن، تفسیر الصافی، انتشارات الصدر، تهران، ۱۴۱۵ ق.
۱۸. قرشی، سید علی‌اکبر، قاموس قرآن، دار الکتب الاسلامیه، نوبت ششم، تهران، ۱۳۷۱.
۱۹. کابلستون، فردریک، تاریخ فلسفه یونان و روم، ترجمه سید جلال‌الدین محتوی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و سروش، چاپ سوم، تهران ۱۳۷۵ ش.
۲۰. کانسائی، ملافتح الله، منهج الصادقین فی الزام المخالفین، کتابفروشی محمد حسن علمی، تهران، ۱۳۳۶ ش.
۲۱. مظفر، محمدرضا، منطلق (مظفر)، حانعی دره بیدی، انتشارات حکمت، تهران، ۱۳۶۸ ش.
۲۲. مکارم، ناصر، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، نوبت اول، تهران، ۱۳۷۴ ش.
۲۳. مهیار، رضا، فرهنگ ابجدی، قرن یازدهم.
۲۴. واحدی، علی بن احمد، اسباب نزول القرآن، دار الکتب العلمیه، نوبت اول، بیروت، ۱۴۱۱ ق.